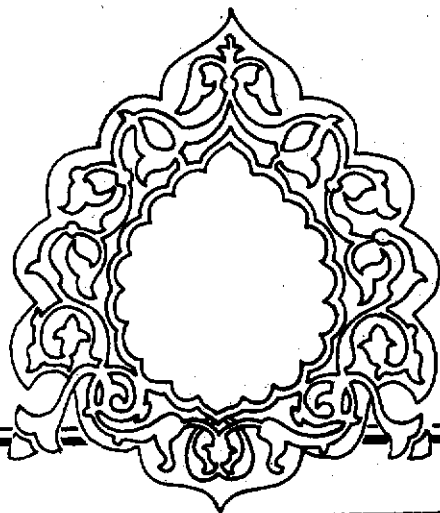


سرود بیت



محمد علوی مقدم

زندگی پیامبر اکرم سراسر نور و هدایت بود
کردارش اسوه و سرمشق زندگی برای انسانها. در بار
گفتار آن حضرت گفته‌اند: «افصح الناس و ابینهم
احکمهم» و روی همین اصل است که مسلمانان، د
گردآوری سخنان آن حضرت، اهتمام ورزیدند و بسیاری
گفتار آن بزرگوار را گرد آوردند.

در باره وی گفته‌اند: «و کلامه صلی الله علیه و سلم
منزه عن اللغو والباطل و انما کان فی توضیح قرآن، او تقریر
حکم، او ارشاد الی خیر، او تنفیر من شر، او فی حکم
ینتفع الناس بها فی دینهم و دنیاهم بعبارة هی فی الفصاح
والبلاغة والایجاز، والبیان فی الدرجه البثانیة بـ
القرآن الکریم.»^(۱)

و روی همین اصل است که گفتار بلیغ و بلاغت متعالی
آن بزرگوار، در زبان عربی تأثیر کرد و همچون قرآن مجید
در پیدایش بلاغت عربی، مؤثر بود.

سخنانی که بر زبان پیامبر اکرم، جاری شده از قلبی
سرچشمه گرفته که به منبع وحی، مرتبط بوده، این است
که در آنها حشو و زوائد وجود ندارد.

سخنان پیامبر اکرم، اگر در باره موعظه
و اندرز است، از قلبی سرشار از عواطف انسان دوستی
مایه گرفته و چنانچه در باب حکمت است از اندیشه‌ای عالی
و فکری بلند، نشأت گرفته، این است که می‌گویند، سخنان
پیامبر اکرم، از لحاظ بلاغت و فصاحت، کلامی است که
گوینده آن، انسانی است زمینی ولی از لحاظ علو درجه،

بلاغت

پیامبر اکرم (ص)

همچون عبارت «الان حمی الوطیس» که آن حضرت در روز جنگ حنین بر زبان رانده است. این عبارت جامع تر است و مفهوم را بهتر می‌رساند تا عبارت معمول و متداول میان اعراب یعنی عبارت «استعرت الحرب»^۶.

معنای عبارت مزبور، «آتش جنگ برافروخته شد» می‌باشد، لیکن گفته پیامبر اکرم، جامعیت بیشتر و مفهوم داغی و گرمی را برای جنگ، بهتر مجسم می‌سازد و در ذهن شنونده شعلهوری و گرمی را بهتر نشان می‌دهد، زیرا «وطیس» به معنای تنور است و جای آتش و مرکز حرارت. این اثر گفته است: عبارت «الان حمی الوطیس» به طریق مجاز، پیش از پیامبر اکرم از دیگری شنیده نشده است.^(۶)

اینکه در باره آن حضرت گفته‌اند: «یتکلم بجوامع الکلم مع حکمة و سمو و بلاغة»^(۷) بدین معنا است که آن حضرت، معانی فراوانی را با الفاظ کمی، بیان می‌کرد. یعنی در واقع در سخنانش نه فزونی بود و نه کاستی. ابن قتیبه (م ۲۷۶ هـ) نیز گفته است: «معانی فراوان را در الفاظ اندک بیان کردن، معنای حدیث «... جوامع الکلم» است. (۸)

تفاوت میان ایجاز و جوامع الکلم آن است که در ایجاز، الفاظی آورده می‌شود که با الفاظ کم، معانی فراوانی را باز گویند، ولی در جوامع الکلم، علاوه بر معنای مورد نظر گوینده، مفهوم اضافی نیز از کلمه استنباط می‌شود و معنای بیشتری درک می‌گردد و مفهوم وسیع‌تری فهمیده می‌شود.^(۹)

به مناسبت گفتار بلیغ پیامبر اکرم است که این اثر

• در باره «جوامع الکلم» باید دانست که «کلم» جمع کلمه است و «جوامع» جمع جامعه. و در اینجا، چون موصوف «کلمه» است و مؤنث، لذا صفت را نیز مؤنث آورده و جامعه گفته‌اند و سپس آن را جمع بسته و «جوامع» گفته‌اند.

• ریشه کلمه، سمر است. سمر النار: آتشی را روشن کرد. استعمار: برافروخته شدن آتش. منتشر و فاش شدن جنگ. شدت یافتن مرگامرگی و اشتداد هر چیزی.

• در پاورقی مأخذ این نقل قول، گفته شده است: «... و فی صفة (ا) انه کان یتکلم بجوامع الکلم ای انه کان کثیر المعانی قلیل الالفاظ.»

این سخنان آسمانی شده و به قول نویسنده مصری، مصطفی صادق الرافی: «بلاغت نبوی، به گونه‌ای است که آدمی با اندک دقت می‌فهمد که مجازهای پیامبر، در حد حقیقت است و ایجازهای او در حد اعجاز.»^(۲)

سخنان پیامبر اکرم، در نهایت فصاحت است و بلاغت و به شیوه‌ای استوار. آن حضرت معانی فراوانی را در کلمات اندک باز گفته است و در مواردی که سخن به بسط و شرح، نیاز داشته، مبسوط و مفصل سخن رانده و آنگاه که گفتار، قصر و ایجاز را ایجاب می‌کرده، به کوتاهی سخن گفته است. این شیوه، ذاتی و طبیعی وی است، زیرا اولاً آن بزرگوار در خاندان بنی‌هاشم، افصح قبائل، از لحاظ نطق و بیان متولد شده و در قبیله بنی‌سعد ابن بکر (افصح قبائلی که در اطراف مکه در آمد و شد بوده و اطفال قریشیان را به رضاع می‌گرفته‌اند و شیر می‌داده‌اند) پرورش یافته است. «انا افصح العرب بیدانی من قریش و نشأت فی بنی‌سعد بن بکر.»

گفتار پیامبر اکرم را زمخشری چنین نقل کرده است: «قال علیه السلام: اوتیت جوامع الکلم. و قال: انا افصح العرب بیدانی من قریش و استرضعت فی سعد بن بکر.»^(۳) حصری قیروانی نویسنده کتاب زهرالاداب و ثمراللباب، سخن پیامبر اکرم را چنین نقل کرده است: «وقد قال رسول الله صلوات الله و سلامه علیه: انا افصح العرب بیدانی من قریش و استرضعت فی سعد بن بکر.»^(۴)

جاحظ (م ۲۵۵ هـ)، در باره بلاغت پیامبر اکرم گفته است: «والذی یدلک علی ان الله عزوجل قد خصه بالایجاز و قلة عدد اللفظ، مع کثرة المعانی، قوله صلی الله علیه: نصرت بالصبا و اعطیت جوامع الکلم.»^(۵) یعنی آنچه خداوند، ویژه محمد (ص) قرار داده او را بدان صفت، ممتاز گردانیده، بلاغت اوست، زیرا با الفاظ کم معانی فراوانی را باز گفته است.

از پیامبر اکرم، عبارتهائی شنیده شده که جامعیت، دارد یعنی، بالفظ کم معانی فراوانی بیان شده، یعنی یک کلمه معنای وسیع تری، از کلمات مشابه خود دارد،

در قلب خواننده، بهتر اثر کند از این خصیصه بی‌نصیب نمانده و در کلام خود به بهترین وجهی، از تشبیهات عالی، استفاده کرده و در گفتار خود، تشبیهات بلیغی را باز گفته است.

مثلاً در حدیث: «ان احدکم مرآة اخیه (۱۲)....» آن حضرت با موجزترین الفاظ مهم‌ترین معنا را، باز گفته است، زیرا اولاً پیامبر اکرم، کلام خود را با حرف تأکید «ان» بیان کرده و مسندالیه را که «احد» باشد به ضمیر مخاطب جمع، اضافه نموده تا همه را دربرگیرد و شمولی داشته باشد و آنگاه «مرآة» که مسند است و مشبه به، با حذف ادات تشبیه آورده که در واقع تشبیه بلیغ است و شنونده از آن، تأکید بیشتری درمی‌یابد و ضمناً یکی بودن و اتحاد میان مشبه و مشبه به را، می‌فهمد و اضافه شدن «مرآة» به «اخیه» اختصاص را می‌فهماند و چنانچه خوب دقت شود و در نظر گرفته شود که «مرآة=آینه» به بیننده، دروغ نمی‌گوید و واقعیت را، همان‌گونه که هست نشان می‌دهد و نه آن طوری که باید باشد، بر خواننده معلوم می‌گردد که گوینده گفتار تا چه اندازه، در نصیحت خود صادق است و ناصح.

و نیز اگر گوینده‌ای بتواند، مفاهیم عقلی را به صورت حسی، نشان دهد، سخن در مستمع تأثیر بیشتری خواهد داشت و در ذهن شنونده بهتر جای‌گزین می‌شود، مثلاً بیهیچ‌نوعی نمی‌تواند از گسفتار توجه شود: «الا و ان الغضب جمرة فی قلب ابن آدم» (۱۳) رسول خدا در این حدیث، غضب را به «جمره» یعنی اخگر و پاره آتش، تشبیه کرده و کلام خود را به ادات استفتاح و یا حرف تنبیه «الا» مؤکد گردانیده و سپس با «ان» حرف تأکید بیشتری به سخن داده است.

در این گفتار، غضب که یک انفعال نفسانی است و معنوی می‌باشد به «جمره» که محسوس است، تشبیه شده و چون ادات تشبیه هم محذوف است، باید آن گفتار را از نوع تشبیه بلیغ دانست، زیرا با حذف ادات تشبیه، می‌توان گفت که در واقع مشبه و مشبه به یکی است و چنانچه گفته می‌شد: «و ان الغضب فی قلب ابن آدم کالجمره» ارزش

گفته: یکی از نکاتی که برای نویسنده، ضروری است تا به موقع از آنها در نوشته خود بهره ببرد، حفظ اخبار و احادیثی است که از پیامبر اکرم، نقل شده، زیرا گفتار آن بزرگوار در منتهای بلاغت است و نازل منزله قرآن کریم، و کاتب باید از آن بهره‌مند شود. (۱۰)

اینک برای نمونه، برخی از سخنان آن بزرگوار را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

در حدیث «ادالامانة لمن ائتمنک و لاتخن من خانک» (۱۱) پیامبر اکرم به اداء امانت دستور داده و سفارش کرده که باید امانت را به صاحبش بازگرداند.

در این حدیث، کلماتی را که رسول اکرم برگزیده قابل توجه است، زیرا پیامبر کلمه «اداء» را بکار برده و نه کلمات اعطاء، ارجاع، اعاده، قضاء، چون مفهوم کلمات مزبور غیر از «اداء» است. ضمناً باید دانست که حدیث از دو جمله طلبی، ترکیب شده که یک جمله امر است و دیگری نهی، و به ظاهر جمع میان اضداد است، در صورتی که در واقع جمع آندو نیست و اگر خوب دقت شود در جمله دوم که پیامبر انسانها را از خیانت نهی کرده، خود تأکیدی است برای دستور به امانت و درستی و از لحاظ بلاغت نیز حائز اهمیت است بویژه که با واو حرف عطف جمله دوم به جمله نخستین ارتباط پیدا کرده است و چنانچه گفته می‌شد: «اد الامانة لمن ائتمنک، لاتخن من خانک» بدون واو حرف عطف، تأکید آن کمتر بود. علاوه بر اینها آن بزرگوار در جمله دوم، انسانها را از خیانت باز داشته و گفته است: مبادا خائن را به خیانت مجازات کنی و همچون خودش بدو کیفر بدی، این است که می‌گوئیم: پیامبر اکرم در جمله دوم، انسانها را از یک کار ناپسند نهی کرده است.

مسلم است که تشبیه و تمثیل، وسیله‌ای است که هر گوینده‌ای سعی می‌کند برای بازگو کردن منویات خود و بهتر تأثیر بخشیدن کلامش، در ذهن شنونده یا خواننده، بوسیله تشبیه، کلام خود را مؤثرتر کند تا در اذهان بهتر جای‌گزیند و اثر بخشد.

گفتار رسول اکرم نیز برای اینکه در ذهن شنونده و

بی ادبی و اهانت به پدر و مادر را خوب مجسم نمی کنند و قبح آن ملموس به نظر نمی آید.

ابوعزه جمحی شاعر در جنگ بدر اسیر شده بود، از پیامبر درخواست عفو کرد و پیامبر هم او را رها کرد، ولی بار دیگر در جنگ احد شرکت کرد و اسیر شد و از پیامبر خواهش کرد که او را آزاد کنند، پیامبر گفت: «لایلدغ المؤمن من جحمرتین»^{*} در واقع پیامبر اکرم گفته است: شخص مؤمن دوبار فریب دشمن را نمی خورد، ولی برای اینکه مطلب بهتر روشن شود و موضوع بهتر تجسم یابد و در اعماق دل شنونده بهتر اثر کند، آن را تشبیه به حالت کسی می کند که یک بار از سوراخ مار، گزیده شده و برایش تجربه ای حاصل شده باشد که دیگر بار از آن سوراخ پرهیز کند و بدان نزدیک نشود تا که بدو آسیبی نرسد.

این سخن پیامبر اکرم، اکنون به منزله مثلی در مورد مشابه کار می رود و ما می دانیم که گاه بر تشبیه مرکب، مثل اطلاق می شود، تاجیزی را به قیاس آن، بر چیز دیگر تشبیه کنند. در قرآن مجید خدای بزرگ نیز برای بهتر روشن کردن موضوعات مختلف، مثلثائی آورده است و حتی در آیه: «یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له...»^(۱۶) به استماع مثل^{*} توصیه فرموده است.

* خدای بزرگ نیز نیکی کردن و بر به والدین را تالی مرتبه عبادت خود دانسته و در آیه ۴۱ سوره نساء فرموده است: «و اعبدوا الله ولا تشركوا به شیئا و بالوالدین احسانا...» و نیز در آیه ۲۳ سوره اسراء (عاسری) نیکی به پدر و مادر را دستور داده است.

* زمخسری این حدیث را بدین صورت ضبط کرده است: «ولا ینسع المؤمن من جحمرتین» برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۴۶۱. ولی سیوطی در جامع الصغیر حدیث را «لایلدغ المؤمن...» ضبط کرده است، رک: ج ۲، ص ۷۵۸، ح ۹۹۸۵.
* نویری گفته است: مثل از مثال مشتق شده و مثل، سخن رائجی است که اصل در آن تشبیه است و در واقع حالت و کیفیت، به حالت اولیه همانند می شود. می گویند: «فلان امثل من فلان، ای اشبه» و نیز نویری از قول ابراهیم نظام نقل کرده که در مثل چهار چیز وجود دارد: اجاز لفظ، مفهوم را خوب رساندن، کلام را به گونه تشبیه بهتر بیان کردن، کلام را به اسلوب کنائی بیان کردن.

و نیز از قول ابن مقفع نقل کرده است که «اگر کلامی را به شیوه مثال بیان کنیم، برای شنونده خوش آیندتر و درک آن کلام روشن تر خواهد بود». رک: شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النوبری، نهایه الارب فی فنون الادب، مصر، ج ۳، ص ۲.

بلاغی گفتار کمتر می شد، زیرا اولاً حرف تشبیه «الا» در کلام نبود و حال آنکه سیاق عبارات اقتضا می کند که گفتار با حرف تشبیه آغاز شود، زیرا اقتضای کلام، تخویف است و تحذیر، ثانیاً با آوردن حرف تشبیه «ک» از اتحاد میان مشبه و مشبه به، کاسته می شد و میان آندو فاصله به وجود می آمد و اتحاد میان آن دو، از بین می رفت.

در گفتار پیامبر اکرم، تشبیهاتی که جنبه تقریر حالت مشبه را داشته باشد و بدان تجسم بخشد، فراوان هست، مثلاً در حدیث: «ایاکم والحدس فانه یا کُل الحسنات کما تا کُل النار الخطب»^(۱۴) در این سخن پیامبر گرامی انبیاها را از حسد که یکی از صفات ناپسند است، بر حذر می دارد و برای توجه دادن بیشتر و بهتر بر حذر دادن آنها گفتار خود را با «ایاکم» که از ادات تحذیر است، آغاز کرده و برای اینکه شنونده را از محذر منه (= حسد) بخوبی بر حذر دارد و بدان توجه دهد، فعل و فاعل را هم، برای ایجاز حذف کرده و برای ربط میان دو جمله، جمله بعدی را با فاه سببیه و یا تعلیلیه و حرف تأکید «ان» بیان نموده است و هیأت حاصله میان حسد و حسنات و از میان رفتن اعمال خوب به وسیله قبح وزشتی بیش از اندازه حسد را، به هیأت و کیفیت حاصله میان آتش وهیزمی که در آن افکنده می شود می سوزد و به خاکستر تبدیل می گردد، تشبیه کرده است.

پیامبر اکرم، رعایت احترام پدر و مادر را با عبارتی بسیار مؤثر که جنبه بلاغی آن هم بسیار قوی است بخوبی بیان کرده و گفته است: «ان من الکبائر ان یشتم الرجل والديه» (۱۵) این حدیث، با تقدم مسند بر مسندالیه و آوردن جمله با حرف تأکید «ان» در آن تحذیر بیشتر می فهماند، در این کلام مسند الیه فعل مضارع «ن یشتم» می باشد که به تأویل مصدر می رود، علت اینکه پیامبر اکرم، حدیث را با «ان» مصدری و فعل مضارع آورده، نکته ای وجود دارد و حال آنکه ممکن بود، گفته شود: «ان من الکبائر شتم الرجل والديه».

نکته بلاغی این سخن در این است که فعل مضارع، فاده استحضار صورت می کند قبح آن محسوس تر و ملموس تر می باشد، در صورتی که «شتم الرجل ابویه» قبح

شده تاجیزی را بگیرد، در مرحله سفلی و دست دهنده که چیزی را می‌بخشد و عزیز است در مرحله علیاست.* در گفتار پیامبر، کلمه «علیا» و «سفلی» به صیغه تفضیل بکار رفته که حاکی از بعد و دوری بیش از اندازه است. ممدوح و مذموم به ظاهر دست می‌باشد ولی در واقع، صاحب دست و دو شخصی هستند که در دو مرتبه عالی و نازل قرار گرفته‌اند و پیامبر با گفتن «ید» صاحب ید را اراده کرده، باعلاقة جزئیت و کلیت تامجاز مرسل باشد و چون دست وسیله عطا و اخذ و دادن و گرفتن است، اخص از دیگر اعضاء بدن است و لذا به «ید» تعبیر شده است.

و اگر گفته می‌شد: «الرجل الاعلی خیر من الرجل الاسفل» و یا مثلاً گفته می‌شد: «صاحب الید العلیا خیر من صاحب الید السفلی» تصویری از «یدسائل» و «یدمعطی» و ستایش از معطی و بخشنده و مذمت از مسائل و گیرنده، در آن نبوده، با توجه به اینکه عبارت، ایجاز وجود ندارد، در صورتی که در گفتار پیامبر اکرم، علاوه بر تصویر زیبا، ایجاز هم وجود دارد. و اگر گفته می‌شد: «المتصدق خیر من السائل» با آنکه در این عبارت، ایجاز وجود دارد ولی تصویری در آن نیست، و روی همین اصول است که گفته‌اند: بلاغت پیامبر اکرم، فطری و ذاتی و الهامی است، در صورتی که بلاغت دیگر بلغما، تصنعی و تکلفی است و گاه از خطا و لغزش خالی نیست. فصل و وصل، دو مبحث از مباحث علوم بلاغی است* که گویندگان و نویسندگان گاه از آنها استفاده می‌کنند.

* برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: محمودبن عمر زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۴۴۲. زمخشری نوشته است: پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) به عطیةالسعدی گفت: «وماغناک الله فلاتسأل الناس شیئا، فان الید العلیا هی المنطیبه، وان الید السفلی هی المنطاطة، وان مال الله مسؤول و منطی، هذه لفة بنی سعد، یقولون: انطی، ای اعطتی.»

* درباره فصل و وصل به مآخذ زیر رجوع شود: الف: ابوهلال عسکری، الصناعین، مصر، تحقیق از علی البجاوی- محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۵۵۸. ابوهلال نقل می‌کند: «السلاغة معرفة الفصل والوصل.» به سعدالدین تفتازانی، مطول، چاپ سنگی خط عبدالرحیم، ص ۱۹۵. تفتازانی گفته است: «الوصل عطف بعض الجمل علی بعض والفصل ترکه.» ج- نصرالله تقوی، هنجار گفتار، تهران، ۱۳۱۷ ش. ص ۱۰۰.

پیامبر اکرم در روز جنگ حنین گفته است: «الان حمسی الوطیس» (۱۷) یعنی: آتش جنگ هم اکنون، شعله‌ور گردید. و طیس: حفره و گودالی است که در آن، نان می‌پزند. و «حمسی الوطیس» در اینجا، بطور مجاز بکار رفته و نه بر سبیل حقیقت، زیرا منظور شدت جنگ است و تشبیه جنگ به آتش از دو جهت است: اولاً، حرارتی که از برخورد شمشیرها و زیادی حرکات به وجود می‌آید و ایجاد حرارت می‌کند و ثانیاً، همان‌طور که آتش بر اثر سوختن، هیزم را از میان می‌برد و به خاکستر تبدیل می‌کند، جنگ هم، جنگاوران را نیست و نابود می‌کند.

این سخن پیامبر اکرم به تدریج، مثل رائع و زیبایی شده (۱۸) که در هنگام جنگ شدید میان دو تن یا جماعتی گفته می‌شود و علمای بیان، آن را استعاره تمثیلیه گویند. (۱۹)

در این گفتار، مجاز مرسل، به‌طور طبیعی بکار رفته و هیچ‌گونه تصنع و تکلفی در گفتار آن بزرگوار نیست. مجاز مرسل یعنی لفظی در غیر معنای حقیقی خود با علاقهای غیرعلاقة مشابهت بکار رود، به شرط اینکه قرینهای که مانع از اراده معنای وضعی است وجود داشته باشد.

پیامبر اکرم روزی درباره اهمیت صدقه دادن و خودداری از گدائی و سؤال، سخن می‌گفت. در ضمن گفت: «الید العلیا خیر من الید السفلی و ابدا بمن تعول.» (۲۰) منظور از «یدعلیا» دست دهنده و غرض از «یدسفلی» دست گیرنده است. بیان پیامبر در نهایت بلاغت است و شیوایی، زیرا آن حضرت گفته است: مسلمان باید مناعت طبع داشته باشد و دست‌گدایی به سوی این و آن دراز نکند ولی چون دین اسلام، شریعت سهله سمحه است و آسانگیر، برای آنانکه نتوانند کار و کسبی داشته باشند، صدقه را برای آنان مقرر فرموده: «انما الصدقات للفقراء و المساکین...» (۲۱)

اگر در تصویری که از حالت معطی (= دهنده) و گیرنده، از این گفتار استنباط می‌شود بخوبی بررسی و دقت شود، به این نتیجه می‌رسیم که دست گیرنده که دراز

کرده نیز «وصل» وجود دارد، زیرا هر دو جمله، انشائی هستند و مسند الیه هم که ضمیر مخاطب است در هر دو یکی است و میان دو مسند یعنی اداء امانت و عدم خیانت - ملازمه هست.

در حدیث «العلم خلیل المؤمن، والحلم وزیره، والعقل دلیله...» (۲۳) پیامبر اکرم به یک سلسله صفاتی که در زندگی انسان اهمیت دارد، اشاره کرده و خواسته است که به آنها روح وحس و اراده بدهد و آنها را نازل منزله جاندار بداند و برای اینکه میان مشبه و مشبه به وحدت ایجاد شود عبارت را بدون ادات تشبیه آورده و در واقع خواسته است بگوید: علم همچون دوستی است برای مؤمن، زیرا که انسان را از وحشت تنهایی رهایی می‌دهد، همان طور که دوست، این چنین است. و حلم برای آدمی همچون وزیری است که معاضد و موازر و همپشت اوست. و عقل برای آدمی، همچون راهنمایی است که او را در تاریکیهای مشکلات، رهبری می‌کند و از مضایق و تنگناها رهایی می‌بخشد و از گمراهی نجات می‌دهد.

کلام پیامبر اکرم در مورد حسن خلق بسیار جالب است که گفت: «الا اخبرکم باحکم الی واقربکم منی مجالس یوم القیامه: احاسنکم اخلاقاً؛ الموطون اکساناً، الذین یالفون ویؤلفون، الا اخبرکم بابغضکم الی وابعدم منی مجالس یوم القیامه، الشرارون المتفیهقون، قیل یا رسول الله وما المتفیهقون؟ قال: المتکبرون.» (۲۴)

بخش نخست این حدیث بناظر به حسن اخلاق است که مناظر رسالت پیامبر اکرم می‌باشد، زیرا پیامبر مبعوث شده «لیتم مکارم الاخلاق».

جنبه بلاغی حدیث در این است که، حدیث اولاً به حرف تشبیه «الا» موکد شده و به صیغه تفضیل «احب» بیان شده که بهتر است بگوئیم: تفضیل در تفضیل هم شده و برای رفع تکرار به صیغه «احب» و «اقرب» گفته شده است.

• معاهد در لغت به کسی گویند که با دیگری عهد و پیمان بسته، هم‌عهد و هم‌پیمان. ولی در اصطلاح به عضو یکی از جوامع مذهبی (اهل کتاب) گویند که به موجب عهدنامه صلح، تحت حمایت مسلمانان درآمده و مکلف به پرداخت جزیه بودند.

فصل را آنگاه به کار می‌برند که میان دو جمله و یا دو مطلب، اتصال به حد کامل باشد، بطوری که جمله دوم، تأکید لفظی و یا معنوی برای جمله نخستین باشد و در واقع جمله دوم لفظاً با جمله نخستین مختلف ولی از لحاظ مفهوم یکی است و به قول اهل ادب، جمله دوم بدل یا عطف بیان است برای جمله اول.

در حدیث: «من ظلم معاهدا او انتقصه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شیئاً بتغیر طیب نفسه فانا حجیجه یوم القیامه.» که از رسول اکرم نقل شده، جمله شرطی «من ظلم معاهدا» به سه جمله بعد از خودش، وصل شده و ذکر خاص است بعد از عام و در واقع بیان نوعی از انواع ظلم است و جزاء بر هر یک مترتب و رابط حرف «او» می‌باشد.

این گفتار پیامبر اگر بخوبی تجزیه و تحلیل شود و از لحاظ بلاغی بررسی گردد فهمیده می‌شود که تا چه اندازه به عدالت، وفای به عهد و رعایت هم‌پیمان توجه کرده است.

در این گفتار نکره آوردن مفعول (= معاهدا) در جمله شرطی «من ظلم معاهدا» افاده عموم می‌کند و در واقع گفته است: نسبت به هر معاهد*.

و نیز نکره آوردن «شیئاً» در جمله چهارم براندگی و خردی دلالت می‌کند و در مقام تحذیر است و خواسته است بگوید: گرفتن چیزی، هر چند کم و ناچیز هم باشد، مستوجب عقوبت خواهد بود.

در این گفتار، جواب شرط «فانا حجیجه...» جمله اسمیه است تا که بر امر ثابت دلالت کند، با توجه به اینکه «حجیج» هم به صیغه مبالغه بیان شده و مجازات را هم در روزی که «لا تملک نفس لنفس شیئاً» (۲۲) یعنی روز قیامت قرار داده است.

در این حدیث، رابطه معنوی میان اجزاء عبارت، وجود دارد، زیرا در سه جمله: «او انتقصه»، «او کلفه فوق طاقته»، «او اخذ منه شیئاً» ضمیری که به اسم شرط «من» بر گردد، هست و این ارتباط نشان می‌دهد که همه آن جمله‌ها، در جزاء اشتراک دارند.

در حدیث «اد الامانة لمن اتتمنک ولا تخن من خانک» که جمله نهی دومی به جمله امر اولی، ارتباط پیدا

و در بخش دوم حدیث، پیامبر، پرگویان و آنان را که به تکلف سخن می‌گویند، نکوهش کرده است.

میرد گفته است: (۲۵) «الموطنون اکنافاً» مثلی است، و توطئه به معنای تمهید و آماده کردن است. يقال: دابة وطی: هو الذي لا يحرك راکبه فی مسيره، و فراش و طی اذا كان وثیرا لا یؤدی جنب النائم علیه. و کسی را «موطالاکناف» گویند که از ناحیه او، در هیچ مورد زیان و ضرری به دیگری وارد نشود.

در گفتار پیامبر اکرم، گفتار مسجع، فراوان است و می‌دانیم که آن بزرگوار به کسی که مسجعانه باحضرتش سخن می‌گفت، به تندی گفت: «اسجعاً کسجع الکهان»؟ که همین گفتار به حدیث منع سجع، معروف شد و برخی هم گفته‌اند که اگر سجع گویی در نظر پیامبر اکرم مکروه بود و ناخوشایند، پس چرا پیامبر خود کلام مسجع فراوان گفته است؟ و چرا آیات مسجع در قرآن مجید فراوان است و حتی در قرآن سوره‌های تمام مسجع وجود دارد، همچون سوره «الرحمن» و سوره «القمر» و بطور کلی می‌توان گفت که در قرآن مجید سوره‌ای نیست که در آن سجع، وجود نداشته باشد.

برخی از علما، سجع قرآن را، به خاطر حدیث منع سجع، فاصله نامیده‌اند (۲۶) و جمع آن فواصل. پاسخی که بر این اشکال داده شده و به اصطلاح، حدیث منع سجع را توضیح داده‌اند، این است که می‌گویند: پیامبر اکرم، بطور کلی سجع را منع نکرده و در واقع موضوع را معلق و مشروط نموده، و کلام مسجع و تکلف به شیوه کاهنان عرب را نهی کرد و آن حضرت پس از آنکه گفت: «اسجعاً...» درنگ کرد و سپس گفت: «کسجع الکهان» و سجع بطور مطلق منع نشده بلکه سجمی که همچون سخن کهان، معنی فدای لفظ بشود که ناپسند است نهی شده است، ولی سجمی که کلمات مسجع در جای خود بکار رود و کلمات بجا و بمورد استعمال شود، خوب است بطوری که گفته‌اند: سجع در کلام منثور همچون قافیه است در شعر.

ناخوشایندی پیامبر اکرم، از گوینده سخن مسجع که

گفته بود و از پیامبر سؤال کرده بود: «یا رسول الله ارایت من لا شرب ولا اکل ولا صاح، فاستهل؟» السیس مثل ذلك يعطل؟! (۲۷). از این جهت بود که وی، کلام مسجع و تکلفی به شیوه کاهنان عرب، گفته بود.

اصولاً سجمی که طبیعی و ذاتی باشد، پسندیده است، زیرا الفاظ برای بیان معانی است، یعنی الفاظ خدمتکار معانی هستند و بلاغت در این نیست که گوینده و نویسنده، سجع و متکلف بگویند و بنویسد، سجع گوی متکلف، بلیغ نیست. (۲۸)

عبدالقاهر جرجانی سجع و جناس متکلفانه را مذمت می‌کند و اعتقاد دارد که معنا نباید فدای لفظ بشود و الفاظ باید پیرو معانی باشند، «لان الالفاظ لاتراد لانفسها وانما تراد لتجعل ادلة علی المعانی». (۲۹)

در گفتار پیامبر اکرم، استعاره‌های زیبایی وجود دارد، عبداللهمین معتز، یک سلسله از سخنان پیامبر بزرگوار را که بر سبیل استعاره بکار رفته، نقل کرده (۳۰) که از آن جمله است: «غلب علیکم داما لامالذین من قبلکم، الحسد والبغضاء وهی الحالقة» حالقة الدین لاحالقةالشعر.

ابو هلال عسکری، ضمن اینکه استعاره را، نقل عبارت از معنای اصلی لغت به چیز دیگری، برای غرض خاصی می‌داند و آن غرض خاص ممکن است توضیح بیشتر و یا تاکید و مبالغه باشد و یا گفتن مطلب، به وسیله الفاظ کمتری به نقل یک سلسله عبارات که پیامبر بر سبیل استعاره بیان کرده، پرداخته است (۳۱) و مبحثی را تحت عنوان «الاستعارة

● مثلاً ابن مسعود، روایت کرده است که پیامبر گفت: «استحبوا من الله حق العیاء» این مسعود می‌گوید که ما گفتیم: «انا نستحبی من الله یا رسول الله» پیامبر گفت: «لبس ذلك و لكن الاستحیاء من الله ان تحفظ الراس و ماوعی و السطن و ما حوی و تذکر الموت و البلی و من اراد الاخرة ترک زینة الحیاة الدنیا» که کلمات: - وعی - حوی - بلی - دنیا، با یکدیگر مسجع هستند. (رک: المثل السائر، ج ۱۷۲/۱ و ۲۷۳)

● در قرآن مجید سوره‌هایی وجود دارد که چند آیه همه بر سجع واحد هستند. همچون سوره «طه» و سوره «العاديات».

● استهل الصبی: رفع صوته عند ولادته.

● بل: ای لاتدفع دینته.

● حالفة: زائل کننده و سترنده.

در گفتار پیامبر اکرم، کنایات فراوان وجود دارد. نویری در کتاب «نهایة الارب» ضمن اینکه یک سلسله از کنایات قرآنی را نقل کرده از گفتار پیامبر اکرم نیز مثالهایی برای کنایه آورده است، همچون: «ایاکم و خضره الدمن» (۲۸) که در واقع خواسته است بگوید: «فلاتنکخوا هذه المرأة الحسنة لجمالها».

نویری، زیباترین کنایات را، کنایه‌ای می‌داند که گوینده لفظ قبیح و زشتی را بر زبان نراند و با لفظ زیبایی، آن معنا را بیان کند.

نامه‌های پیامبر اکرم نیز از لحاظ بلاغی، درخور اهمیت است، زیرا آن بزرگوار در عبارات کوتاه معانی عالی‌ه ارزشمندی را بیان کرده است.

ابوالفتح رازی در تفسیر خود، به تصحیح و حواشی مهدی السبئی قمشاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۰ ج ۱، ص ۴۲۶ حدیث مزبور را چنین نقل کرده است: «قال رسول الله (ص) خير الناس رجل ممسك بعنان فرسه في سبيل الله كلما سمع هيمة طار اليها» یعنی: بهترین مردان بردی باشد، عنان اسب به دست گرفته در سبیل خدای عزوجل، هر گاه که آوازی بشنود، آنجا شتابد.

زمخشری در کتاب الفائق فی الحدیث (ج ۳، ص ۲۲۲) حدیث را چنین نقل کرده است: «خير الناس رجل ممسك بعنان فرسه في سبيل الله كلما سمع هيمة طار اليها اورجل في شعبة في غنيمه حتى ياتيه الموت». در معنای برخی از مفردات حدیث، زمخشری نوشته است: «والهيمه: الصيحة التي يفرغ منها، واصلها من هاج بهيج: اذا حركت والشعبة: اس الجبل».

آغاز حدیث این است: قال رسول الله (ص) ... ان الظلم ظلمات يوم القيامة و اتقوا الشح... در واقع پیامبر اکرم، حواست است بگوید که: عباد الله... همچون نویری

است که دارنده آن را به بهشت رهنمون می‌کند و ظلم همچون ظلماتی است که برای دارنده آن، حجابی است و مانع اوست که به بهشت درآید. در اصطلاح علم بیان، کنایه آنست که گوینده، لازم معنای چیزی را اراده کند باروا بودن و جواز معنای اصلی، گفتارند که کنایه و مجاز از تصریح و حقیقت، بلیغ تر است، زیرا که در تصریح و حقیقت، ذهن آدمی از ملزوم به لازم منتقل می‌شود و حال آنکه در کنایه و مجاز از لازم به ملزوم.

نویری یک سلسله کنایات بسیار زیبایی را در کتاب «نهایة الارب» (ج ۲، ص ۱۵۲) نقل کرده، همچون آیه «والمسيح ابن مريم الاسود قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة کانا یا کلان الطعام...» (۷۵/مانده) نویری در همین مورد گفته است: «و من عادة العرب و شانهم، استعمال الکنایات فی الاشياء التي يستحبی من ذکرها، قصدا لتلطيف باللسان کلماته بساتر الجوارح».

فی کلام النبی...» در کتاب الصناعتین بیان کرده است همچون: «كلما سمع هيمة طار اليها»

اسامة بن منقذ در کتاب «السديد فی نقد الشعر» سپس از آنکه استعاره را در ذهن شنونده و خواننده اثر بخش‌تر و مؤثرتر از کلامی می‌داند که در آن، استعاره نباشد، می‌گوید: «الاستعارة اوكد فی النفس من الحقیقه و تفعل فی النفوس ما لا تفعله الحقیقه» (۳۲)

اوبیاری از گفتار پیامبر را به عنوان مثال، برای استعاره نقل می‌کند.

رشیدالدین وطواط، ضمن اینکه از آیات قرآنی و اشعار عربی و فارسی، برای استعاره مثالهایی آورده، از گفتار پیامبر اکرم نیز حدیث «الفتنه نائمة لعن الله من یقبلها» را برای استعاره، نقل کرده است. (۳۳)

علمای علم بلاغت، تجنیس‌هایی در گفتار پیامبر اکرم جستجو و در کتب خود نقل کرده‌اند، مثلاً اسامة بن منقذ، این سخن پیامبر را که گفته است: «الظلم ظلمات یوم القیامة» (۳۴) از نوع تجنیس مماثل دانسته و آن را چنین تعریف کرده است: «هو ان تكون الکلمات، اسمین او فعلین».

اسامة بن منقذ، علاوه بر اینکه از آیات قرآنی برای این گونه تجنیس، مثالهایی آورده، حدیث: «ذوالوجهین لا یكون وجهها یوم القیامة» را نیز از همین مقوله دانسته است. (۳۵)

اسامة، برای تجنیس تصریف هم از گفتار پیامبر اکرم، مثال آورده است، همچون: «الخیل معقود بنواصیها الخیر». و تجنیس تصریف را، آن دانسته که دو کلمه، فقط در یک حرف، مختلف باشند همچون: «خیل - خیر» در حدیث پیامبر اکرم (۳۶)

ابن عبدربه اندلسی در کتاب «العقد الفرید» در بحث از «فضائل الخیل» در باب حروب حدیث مزبور را به طریق زیر ثبت کرده است: «قال النبی صلی الله علیه و سلم فی [صفة] الخیل: اعرافها ادفاؤها، و اذانبها مذاهبها، و الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیامة» (۳۷)

نویسنده کتاب «نقد النثر» نوشته است: «پس از آنکه مسیلمه به پیامبر اکرم نوشت: «من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله. اما بعد فان الله عزوجل قسم الارض بیننا ولا کن قریش قوم غدر» حضرت پیامبر به مسیلمه نوشت: «من مسیلمه رسول الله الی مسیلمه الکذاب اما بعد فان الارض له یورثها من یشاء من عباده والعاقبه للمتقین» (۳۹)

نویسنده کتاب «نقد النثر» پس از ذکر مطالبی در باب اینکه خطبه باید به ستایش خدا آغاز شود و به آیات قرآنی و امثال سائر موشع گردد و آنجا که ایجاز پسندیده است نباید اطلاع بکار برد، تا که موجب ملال گردد و درجائی که اطلاع ضرورت دارد نباید کلام را موجز آورد، زیرا که به معنا خلل وارد می شود و همچنین نباید الفاظ خاص خواص را در مخاطبه عوام بکار برد، بلکه باید با هر طبقه فراخور فهم آنان، سخن گفت «لکل مقام مقال» پس از ذکر این مقدمات، نویسنده کتاب «نقد النثر» خطبه های پیامبر اکرم را حائز این شرایط دانسته و آنها را هم فصیح دانسته و هم بلیغ (۴۰)

ابوهلال عسکری، بر آنست (۴۱) که نویسنده باید نکاتی را در نامه خود رعایت کند که از آن جمله است رعایت مکانت و مرتبه طرف خطاب، بدین معنا که برای هر کس به فراخور درک او سخن بگوید. ابوهلال برای توضیح گفته خویش، نوشته پیامبر اکرم را به پادشاه ایران، مثال می آورد که پیامبر سخن خود را برای بهتر فهمیدن خواننده، در نهایت اختصار و سادگی بیان کرده و چون مخاطب عرب نیست، نامه در نهایت سادگی است، تا که مخاطب خوب دریابد و نکته مبهمی برایش نمایند.

نامه پیامبر به خسرو پرویز چنین است: «من محمد رسول الله الی کسری برویز، عظیم فارس، سلام علی من اتبع الهدی، و امن بالله ورسوله، فادعوك بداعیة الله، فانی انارسل الله الی الخلق کافه لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین، فاسلم تسلم، فان ابیت فاثم السمجوس علیک» (۴۲)

عبارات این نامه به علت اینکه مخاطب، عرب نیست، به

سادگی نوشته شده ولی پیامبر چون به طایفه ای از غرب، نامه می نویسد، فخامت کلمات و سنگینی الفاظ را رعایت می کند و مثلاً به «وائل بن حجر حصرمی» می نویسد: «من محمد رسول الله الی الاقیال العبا له من اهل حصر موت، باقام الصلوة و ایتاء الزکوة...» (۴۳)

اندکی از بلاغت پیامبر اکرم نوشته شد تا معلوم گردد که این کلام زمینی از لحاظ علو درجه، آسمانی شده و این سخن درست باشد که گفته اند: «گفتار محمد (ص) از گفتار آسمانی فروتر و از گفتار انسانی فراتر است.»

لولم تکن فیه آیات مبینة

کانت فصاحتہ تنبیک بالخبر (عبدالله بن رواحه).



کتاب «نقد النثر» منسوب است به قدامه بن جعفر، ولی اسم اصلی کتاب «البیان» است، در پشت صفحه نخستین کتاب نوشته شده است: «کتاب نقد النثر معانی به ابوالفرج قدامه بن جعفر الکاتب البغدادی، رضی الله عنه وارضاه للشیخ الفقیه المکرم ابی عبدالله محمد بن ایوب بن محمد نفعه الله به و هو الکاتب المعروف بکتاب «البیان» (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: محمد علوم مقدم، مقاله «بعضی در کتاب نقد النثر» مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال یازدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۵۴، ص ۴۰۲).

مسیلمه: هومتنبی بنی حنیفه، قتل یوم الیمامه فی الواقعه الی کانت بینه و بین خالد بن ولید عام ۱۱هـ. (رک: پاورقی نقد النثر، ص ۱۰۰).

غدر: حیلہ گران، غداران.
الاقیال: جمع قبیل، الملک او من منلوک حمیر.
برای آگاهی بیشتر از نامها و مکاتیب پیامبر اکرم رجوع شود به: ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعت الانشاء، چاپ مصر، وزارت الثقافة و ارشاد القومی، ج ۲، صفحات ۳۶۵-۳۷۴.
قلقشندی نامهای پیامبر اکرم را طبقه بندی کرده است:
دسته نخست، نامهایی که به عبارت «من محمد رسول الله...» آغاز شده است.

دسته دوم، نامهایی که آغاز آن جمله «هذا کتاب» می باشد.
دسته سوم، نامهایی که پیامبر اکرم، به لفظ «سلم انت» آغاز کرده است.

و نیز قلقشندی نامهایی را که پیامبر به غیر مسلمانان نوشته، طبقه بندی کرده است، برای مزید اطلاع به: صبح الاعشی فی صناعت الانشاء، ج ۶، صفحات ۲۸۱-۳۷۵ مراجعه شود.

- ۲۷- رک: ابوالفرج قدامة بن جعفر، نقد النثر، [منسوب به قدامة بن جعفر] تحقیق و تملیق: دکتر طه حسین- عبدالحمید العبادی، قاهره، ۱۹۳۹ م، ص ۱۰۷.
- ۲۸- رک: عبدالقاهر جرجانی، اسرار البلاغه، تملیق: محمد عبدالعزیز النجار، مصر، ۱۳۹۷ هـ- ۱۹۷۷ م، ص ۱۸.
- ۲۹- رک: عبدالقاهر جرجانی، دلائل الاعجاز، تصحیح و حواشی: السيد محمد رشید رضا، طبعة السادسة، مصر، ۱۳۸۰ هـ- ۱۹۶۰ م، ص ۳۳۰.
- ۳۰- رک: عبدالله بن المعتز، کتاب السبذیع، تحقیق و تملیق: کرانتشوفسکی، ص ۴.
- ۳۱- رک: ابوهلال مسکری، الصناعین، مصر، تحقیق: علی محمد البجاوی- محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۲۸۴.
- ۳۲- رک: اسامة بن منقذ، البذیع فی نقد الشعر، تحقیق: دکتر احمد بدوی- دکتر حامد عبدالحمید، مصر، ص ۴۱.
- ۳۳- رک: رشیدالدین وطواط، حقائق الشعر فی دقائق الشعر، تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، طهران، مطبعة مجلس، ص ۲۹.
- ۳۴- رک: امام نووی، ریاض الصالحین، دارالکتب الحدیثة، مصر، ج ۱، ص ۷۵۹.
- ۳۵- رک: البذیع فی نقد الشعر، ص ۱۴.
- ۳۶- رک: مأخذ سابق، ص ۲۲.
- ۳۷- رک: ابوعمر احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، السعفة السفید، تحقیق: احمد امین- احمد الزین- ابراهیم الابهاری، مصر، الطبعة الثالثة، در ۷ جلد، ۱۳۸۴ هـ- ۱۹۶۵ م، ج ۱، ص ۱۵۲.
- ۳۸- نهایتالارباب فی فنون الادب، ج ۳، ص ۱۵۳.
- ۳۹- نقد النثر، ص ۱۰۰.
- ۴۰- رک: مأخذ سابق، ص ۹۴-۹۸.
- ۴۱- رک: الصناعین، ص ۱۶۰.
- ۴۲- رک: مأخذ سابق، ص ۱۶۱.
- ۴۳- همان مأخذ و همان صفحه.

- ۱- رک: سید احمد الهاشمی، جواهر الادب فی ادبیات و انشاء السفة العرب، مصر، ۲ جلد در یک مجلد، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.
- ۲- رک: مصطفی صادق الراقعی، اعجاز القرآن، مصر، چاپ هشتم، ۱۳۸۹ هـ- ۱۹۶۹ م، ص ۳۱۱.
- ۳- رک: محمود بن عمر زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، تحقیق و تملیق: علی محمد البجاوی- محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، جزء اول، داراحیاء الکتب العربیة- عیسی البابی الحلبي و شرکاه، ص ۲.
- ۴- رک: ابواسحاق ابراهیم بن علی الحصری قیروانی، زهر الادب و نمر الالباب، شرح و تحقیق: علی محمد البجاوی، مصر، چاپ دوم ج ۱، ص ۲۳.
- ۵- رک: ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، البیان والتبیین، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، مکتبه الخانجی، مصر، ج ۲، ص ۲۸.
- ۶- رک: ضیاءالدین بن الاثیر، المثل السائر فی ادب الکتب و الشاعر، تحقیق و تملیق: دکتر احمد الحوفی- دکتر بدوی طبانه، چاپ دار نهضة، مصر، ج ۱، ص ۹۷.
- ۷- رک: اعجاز القرآن مصطفی صادق الراقعی، پاورقی ص ۳۲۳.
- ۸- رک: عبدالله بن مسنن بن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، شرح و تحقیق: السيد احمد صقر، چاپ دوه، ۱۳۶۳ هـ- ۱۹۷۳ م، ص ۳.
- ۹- رک: المثل السائر، ج ۱، ص ۹۹.
- ۱۰- رک: مأخذ سابق، ج ۱، ص ۷۲.
- ۱۱- رک: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، دارالفکر، بیروت، ط اول، ۱۴۰۱ هـ- ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۵۱، ح ۴۸.
- ۱۲- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۲۱۸۱.
- ۱۳- رک: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النووی، نشر از: دکتر ای. ونسنگ، چاپ بریل، لیدن، ۱۹۳۶ م، در ۷ جلد، ج ۱، ص ۳۶۳، ماده جمر.
- ۱۴- رک: مأخذ سابق، ج ۱، ص ۴۷۸، ماده خطب. و نیز: ج ۱، ص ۴۶۵، ماده حسد (در این دو جا بدون کلمه «ایاکم» می باشد).
- ۱۵- رک: مأخذ سابق، ج ۳، ص ۶۵، ماده شتم.
- ۱۶- سوره حج، آیه ۷۲.
- ۱۷- رک: شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب النویری، نهایتالارباب فی فنون الادب، دارالکتب المصریة، وزارة الثقافة، ج ۳، ص ۳.
- ۱۸- رک: مأخذ سابق.
- ۱۹- رک: الشریف الرضی، المجازات النبویة، تحقیق و شرح: طه محمد الزینی، مصر، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۲۰- رک: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۷۶۲، ح ۲۷.
- ۲۱- سوره نوبه، بخشی از آیه ۶۰.
- ۲۲- سوره انفطار، بخشی از آیه ۱۹.
- ۲۳- رک: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۵۷۱۳.
- ۲۴- الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۹.
- ۲۵- رک: ابوالعباس محمد بن یزید المبرد، الکامل، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم- السيد شحاته، دارنهضة مصر، ج ۱، ص ۴.
- ۲۶- رک: المثل السائر، ج ۱، ص ۲۷۱ تا ۲۷۹.

